

نگاه

درباره کتاب «شیوهی خوب آموختن»

آموختن با ابزارهای تفکر انتقادی

جواد لنگریان

بسیاری از دانش‌آموزان و دانش‌جویان و دیگر علاقه‌مندان دانش با شور و اشتیاق سراغ کتاب‌ها و دوره‌های مختلف آموزشی می‌روند اما متأسفانه با اینکه سعی و تلاش زیادی دارند، نمی‌توانند به هدف دست یابند و زبان، هنر، دانش یا حرفه‌ای را بیاموزند. کتاب «شیوهی خوب آموختن و ۳۰ تدبیر عملی برای بهترکردن یادگیری، با استفاده از مفاهیم و ابزارهای تفکر انتقادی» آمده است تا با راهکارهای آموزشی دقیق و هدفمند و تمرین‌های جالب و انگیزه‌بخش خواننده را به سوسی آموختن حرفه‌ای سوق دهد تا متفکری خودهدایتگر، خودمنضبط، خودنظارتگر و خودتصحیح‌کننده و به عبارتی بهتر یادگیرنده ماهری باشد. این کتاب دو بخش اصلی دارد. در بخش اول «شیوهی خوب آموختن»، راهبردهایی پیشنهاد می‌شود به این منظور که نمتنها دانش‌جوی خوب، بلکه دانش‌جوی ماهری بشوید. مخاطب بخش دوم، «۳۰ تدبیر عملی برای بهترکردن یادگیری»، بیش‌تر مدیران و آموزگاران نظام‌های آموزشی‌اند و در آن راهبردهایی برای ارتقای شیوه تدریس پیشنهاد شده است. این راهبردها برآمده از نوعی رویکرد آموزشی مبتنی بر تفکر انتقادی است، و همچنین محصول واکاوی نقاط ضعفی که نوعا در شکل معمول آموزش یعنی تدریس، پرسش و آزمون وجود دارد. نخستین سخن لیندا الدر، روان‌شناس آموزشی و ریچارد پل، معلم و متفکر آمریکایی، نویسندگان کتاب این است که؛ هنگام آموختن به دنبال ربط‌ها باشید. بگوشید ربط هرچیزی را که اکنون می‌آموزید با آموخته‌های قبلی پیدا کنید. آموختن را به صورت فاشن اجزای یک نظام سازمان‌یافته و قابل‌فهم ببینید که در آن همه اجزا مانند تکه‌های پازل به هم متصل می‌شوند... برای آموختن هر مفهوم، انکار، قانون علمی، اصل یا نظریه‌ای از خود پرسید: این با چه مفاهیم، انکارها، قوانین علمی، اصول یا نظریه‌های دیگری مربوط است؟ زیرا نوعی به‌هم‌پیوستگی درونی در تمام رشته‌های درسی وجود دارد که اگر آن را درک کنیم تمام آموخته‌های آن درس مانند گویلب به هم ربط پیدا می‌کنند. این به‌هم‌پیوستگی را معمولاً در انکارهای بنیادینی می‌توان یافت که معرف آن درس و اهدافش هستند. در ادامه کتاب پیشنهادهایی آورده است برای توضیح و درک انکارهای بنیادینی که در پس برخی از رشته‌های اصلی درسی وجود دارد. از این پیشنهادها می‌توانید در مقام نقطه آغازی برای تفکر درباره رشته‌های درسی بهره بگیرید. اما مطمئن شوید که می‌توانید به زبان خودتان و با مثال‌ها و تصویرسازی خودتان، این انکارها را بیان کنید. توضیح دهید، برای‌شان مثال بیاورید و تصویرسازی کنید؛ ریاضیات به‌منزله آموختن تفکر کُتی؛ اقتصاد به‌منزله مطالعه درباره «چه کسی چه چیزی را در چه زمانی و چگونه کسب می‌کند»؛ جامعه‌شناسی به‌منزله مطالعه درباره سازگاری بشر با هنجارهای گروه‌های اجتماعی؛ فلسفه به‌منزله مطالعه درباره پرسش‌های غایی به‌منظور زندگی سنجیده؛ علوم تجربی به‌منزله تلاش برای یادگیری از طریق مشاهدات قابل اندازه‌گیری و آزمایش‌های کنترل‌شده؛ هنر به‌منزله کاربست مهارت و قوه دآوری در امور مربوط به ذوق و زیبایی مانند شعر، موسیقی، نقاشی، رقص، تئاتر، مجسمه‌سازی و معماری و حرفه‌ها به‌منزله راه‌های به‌دست‌آوردن معیشت از طریق استفاده ماهرانه از استعدادها و دانش در زندگی روزمره. آنگاه کتاب مجیده راهکار برای دانش‌جوی ماهر شدن را فهرست می‌کند و توضیح می‌دهد.

راهکار اول؛ مطمئن شوید پیش‌نیازها و الزامات هر کلاس، چگونگی تدریس و آنچه را که از شما انتظار می‌رود کاملاً درک کرده‌اید. پرسید نحوه نمره‌دادن چگونه است و چطور می‌توانید بهتر برای کلاس آماده شوید. راهکار دوم؛ آموznده فعال بشوید. با خواندن، نوشتن، صحبت‌کردن و گوش‌کردن فعالانه، آمادگی ذهن‌ورزی با اندیشه‌ها را در خود ایجاد کنید. راهکار سوم؛ رشته‌های درسی را به چشم شیوه تفکر ببینید. راهکار چهارم؛ پرسشگر باشید. به‌واسطه پرسیدن در درس گفتارها و بحث‌ها شرکت کنید. راهکار پنجم؛ در جست‌وجوی ربط‌ها باشید. محتوای هر کلاس همیشه نظامی است از اندیشه‌های به‌هم‌پیوسته، نه فهرستی از آنچه باید به خاطر سپرد. طوطی‌وار مطالب را حفظ نکنید. مثل کاراکاهی درس بخوانید که یافته‌های جدید را به یافته‌های قبلی‌اش ربط می‌دهد. راهکار ششم؛ معلم را به چشم مربی روزرشی ببینید. خود را بازبینی تصور کنید که می‌تواند از طریق مثال‌های آموزگار تمرین تفکر کند. برای مثال سر کلاس جبر خود را عضوی از تیم جبر در نظر بگیرید و معلم را فردی که دارد تیم را برای بازی‌ها (امتحان‌ها) آماده می‌کند. راهکار هفتم؛ درمورد کتاب درسی از منظر تفکر مؤلف آن فکر کنید. کار شما فکرکردن از دریچه تفکر نویسنده است. مثلاً مدام خود را به‌جای نویسنده بگذارید و در نقش او نکات اصلی متن را برای دانش‌جویان دیگر توضیح دهید. راهکار هشتم؛ زمان کلاس را زمان تمرین تفکر بر اساس مفاهیم و اصول بنیادین آن موضوع در نظر بگیرید. منفعلانه سر کلاس نشینید با این انتظار که دانش مثل بارانی که توی ناودان می‌ریزد خودبه‌خود وارد ذهنتان خواهد شد. چنین اتفاقی نمی‌افتد. راهکار نهم؛ هر جا می‌توانید محتوای درس را به موضوعات، مشکلات و شرایط عینی زندگی خود ربط دهید. اگر نمی‌توانید محتوای درس را به زندگی ربط بدهید، آن را نفهمیده‌اید. راهکار دهم؛ ببینید در کدام‌یک از مهارت‌های خواندن و یادگیری ضعف دارید. هروقت فرصتی پیدا می‌کنید آن مهارت‌ها را تمرین کنید. راهکار یازدهم؛ مدام از خود پرسید: آیا می‌توانم این موضوع را برای کسی که سر کلاس نبوده توضیح دهم؟ اگر نمی‌توانید، موضوع را خوب یاد نگرفته‌اید. راهکار دوازدهم؛ سعی کنید در همان جلسات ابتدایی کلاس مفهوم کلیدی درس را پیدا کنید. راهکار سیزدهم؛ مدام پرسش‌هایی مطرح کنید برای برگردن جاهای خالی در آنچه می‌آموزید. آیا می‌توانید این موضوع را بیشتر توضیح بدهید؟ می‌توانید مثالی برایش بیاورید؟ اگر مثالی پیدا نمی‌کنید یعنی نمی‌توانید آموخته‌هایتان را به زندگی خود ربط بدهید. راهکار چهاردهم؛ پیش از حضور در کلاس خلاصه‌ای کتبی یا شفاهی از نکات اصلی جلسه پیشین تهیه کنید و به این ترتیب خود را بیازمایید. اگر نمی‌توانید این نکات اصلی را خلاصه کنید آنها را بنیاموخته‌اید. راهکار پانزدهم؛ یاد بگیرید با استفاده از معیارهای فکری تفکر خود را بسنجید: «آیا تفکر من واضح است؟ درست است؟ دقیق است؟ مربوط است؟ منطقی است؟ آیا به دنبال مهم‌ترین نکات هستم؟». راهکار شانزدهم؛ خلاصه‌هایی از نکات مهم کتاب درسی با منابع کتبی دیگر به بیان خود بنویسید و به این ترتیب از نوشتن در مقام روشی برای یادگیری استفاده کنید. سؤال‌های امتحانی طرح کنید و پاسخ این سؤال‌ها را بنویسید. راهکار هفدهم؛ پیوسته مهارت شنیداری خود را ارزیابی کنید. آیا گوشتان برای شنیدن نکات اصلی تیز است؟ آیا می‌توانید حرف‌های معلم را به بیان خودتان خلاصه کنید؟ آیا می‌توانید معنای اصطلاحات اصلی را شرح دهید؟ راهکار هجدهم؛ پیوسته مهارت خود را در خواندن ارزیابی کنید. آیا کتاب‌های درسی را فعالانه می‌خوانید؟ آیا هنگام خواندن پرسش‌هایی در ذهنتان شکل می‌گیرد؟ آیا می‌توانید آنچه را می‌دانید از آنچه نمی‌دانید تمیز دهید؟

آشنایی با شیوهی خوب آموختن و ۳۰ تدبیر عملی برای بهتر کردن یادگیری
ریچارد پل و لیندا الدر
ترجمه مهسا امرا آبادی
انتشارات اختران



بابک شهاب به مدد تسلطش بر ظرایف زبان و ادبیات روسی نام خود را در زمره مترجمان خوش‌نام و باسابقه این حوزه تثبیت کرده است. او متولد ۱۳۵۲ است و در این سال‌ها آثار نویسندگان بزرگی مثل داستایفسکی، تالسوتی، پوشکین، گوگول، تاپوگاف، تورگنیف، بولگاکف، زامباین و چخوف را به زبان فارسی برگردانده. از مهم‌ترین ترجمه‌های شهاب می‌توان به «شب‌های روشن»، «یادداشت‌های زیرزمینی»، «داستان‌های بلکین»، «ما»، «نبوغ»، «سونچیکا»، «یادداشت‌های آدم زیادی»، «رفین»، «تمساح»، «یرایم ترانه بخوان»، «به سلامتی خانم‌ها»، «در آبادی» و «گودال بی» اشاره کرد. دو رمان «پدران و پسران» و «رودین» از جدیدترین ترجمه‌های شهاب هستند. «رودین» چندی پیش توسط نشر دیدآور چاپ شد و «پدران و پسران» نیز به‌زودی از طریق نشر فرهنگ جاوید منتشر خواهد شد. به همین مناسبت، با این مترجم ادبیات روسی گفت‌وگویی داشته‌ایم که ماحصلش را در ادامه می‌خوانید. بابک شهاب در این گفت‌وگو از ادبیات روسی و ترجمه‌هایش می‌گوید و در بخشی از مصاحبه، هنر و ادبیات امروزی را محصولی شتاب‌زده و در خدمت سرمایه توصیف می‌کند که معنای اصیل زیبایی را فدای سودجویی کرده است: «ادبیات و در کل هنر معاصر را دنبال نمی‌کنم، چراکه جذابیتی برایم ندارد و این در وهله نخست به علت پشت‌کردن هنرمندان به مفهوم زیبایی در هنر است. هنر معاصر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد و فقط مفاهیم هنر کلاسیک را شتاب‌زده و در قالبی ساده‌فهم و نازیبا به مخاطب عرضه می‌کند. در دنیایی که زیر هیمنه سرمایه است، هنرمند نمی‌تواند سال‌های زیادی را صرف نقش‌زدن لب‌های «مونالیزا»یش کند، چراکه باید سریع‌تر «محصولش» را روانه بازار کند و همین سودجویی پاشنه آشیل هنر امروزی است. ●●●

آقای شهاب، مسیر آشنایی شما با ادبیات چگونه آغاز شد و چه عاملی باعث شد به سوی ترجمه ادبی کشیده شوید؟

چون در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمدم و پرورش یافتم، از کودکی به کتاب علاقه داشتم، اما آنچه به علاقه‌ام به ادبیات دامن زد، تنهایی هولناکی بود که در کشور بلاروس تجربه کردم و ادبیات روسیه و جهان مرهمی بر این زخم شد.

ظاهراً فارغ‌التحصیل رشته مهندسی مکانیک از آکادمی دولتی پلی تکنیک بلاروس هستید. چطور از مهندسی مکانیک به ادبیات رسیدید و زندگی در بلاروس و آن «تنهایی هولناک» مشخصاً چه تأثیری بر شما گذاشت؟

به ادبیات خیلی سال پیش رسیده بودم، احتمالاً در دوران کودکی. هرچند این علاقه از آن هنگام جایی در درونم نهفته مانده بود. تحصیل در رشته مهندسی گامی بود اجباری برای «بقا» در دنیای صنعتی و «تنهایی» عاملی بود که مرا به ریشه‌ها و اصالت بازگرداند.

شما اولین ترجمه و انتخاب یک کتاب چه معیارهایی دارید؟ یعنی چه معیار یا کیفیتی در یک اثر ادبی شما را به ترجمه‌اش ترغیب می‌کند؟

انتخاب نخست من ادبیات کلاسیک است و آن هم به سبب زیبایی، ژرفا و پایدیش به آنچه من ارزش‌های بنیادین بشر می‌نامم. در این آثار، مفاهیمی همچون مرگ و زندگی، نیکی و شر، عشق و نفرت، صلح‌جویی و ستیزه‌طلبی، با زیبایی و عمقی مسخرکننده بر ذهن من حک شده‌اند.

علاوه بر اینها، آیا دلیل خاصی دارد که بیشتر به سراغ ترجمه آثار کلاسیک رفته‌اید؟

من البته برگردان کارهای متأخرتر را نیز در کارنامه دارم، مانند «تاریخچه موسیقی راک» (اثر جرمنی پاسکال)، «خیاط مایه‌دار و کفبین» (از فاضل اسکندر) و داستان بلند «سونچیکا» (نوشته لودمیلا اولیتسکیا) که هر دو از نویسندگان معاصر روس هستند، اما برگردان آثار کلاسیک را به سبب ژرفا و زیبایی‌شان خوش‌تر دارم.

اشاره کردید به کتاب «تاریخچه موسیقی راک». به نظر من این کتاب متفاوت‌ترین ترجمه شماست و در مقایسه با دیگر آثاری که ترجمه کرده‌اید، نوعی استثنا به شمار می‌آید. چه شد که تصمیم گرفتید کتاب جرمنی پاسکال را ترجمه کنید؟

قوی‌ترین انگیزه برای انتخاب این کار، علاقه خودم به موسیقی راک بود. در اینترنت برگردان روسی کتاب جرمنی پاسکال را یافتم و برگردانش را بی‌درنگ و بی‌اندیشه آغاز کردم. در آن هنگام علاقه‌مند بودم کتاب‌هایی درباره سبک‌های مختلف موسیقی ترجمه کنم که مانند برخی دیگر از طرح‌های شخص‌اص در عرصه هنر تکام مانند.

از میان ترجمه‌هایتان کدام‌یک را بیشتر از همه می‌پسندید؟ بیش از همه رمان «نبوغ» اثر ولادیمیر بابوگاف را می‌پسندم؛ کاری به نظرم بی‌نظیر، اما درگنشته در جامعه فرهنگی ما.

آیا کتابی هست که آرزوی ترجمه‌اش را داشته باشید؟ آرزو که نه، اما دوست دارم بتوانم در آینده بیشتر به آثار لاف تالسوتی بپردازم، به‌ویژه «جنگ و صلح».

قرار است به‌زودی ترجمه تازه شما از رمان «پدران و پسران» توسط نشر فرهنگ جاوید منتشر شود. به همین بهانه، لطفاً قدری از این ترجمه بگویید؛ چه شد که سراغ این رمان رفتید و پروسه ترجمه چقدر طول کشید؟

انگیزه اصلی من برای برگردان این رمان، اشتیاق مخاطبان و دوستداران ادبیات روسیه به این اثر بود. من این کتاب را مستقیماً از زبان روسی ترجمه کردم و ترجمه‌اش نزدیک به سه ماه زمان برد. حالا هم مجوزش به‌تازگی صادر شده و احتمالاً تا دو ماه آینده منتشر خواهد شد.

با توجه به جایگاه و اهمیت رمان «پدران و پسران» ایوان تورگنیف، ترجمه آن چه چالش‌ها و دشواری‌هایی داشت؟

این اثر در مجموع بسیار روان و بدون دشواری برگردان شد. آنچه توجه بیشتری می‌طلبید، واژگان و عبارات فلسفی و

گفت‌وگو با بابک شهاب، مترجم ادبیات روسی

ترکش‌های سانسور ما را هم زخمی می‌کند

ادبیات، حوزه تجربه انسان هاست نه ماشین‌ها

آرتین توکلی



آرتین توکلی

خوشبختانه آثار کلاسیک که حوزه اصلی کار من است، ممیزی چندانی نمی‌شوند؛ هرچند هزارگاه ترکش‌های سانسور ما در هم زخمی می‌کند. در میان کارهایم، تا جایی که به یاد دارم، بیشترین سخت‌گیری متأسفانه نصیب «ابر شلوارپوش»، «شیطان کوچک» و «سونچیکا» شد.

شما به غیر از رمان و داستان، شماری از اشعار روسی را هم ترجمه کرده‌اید. حتماً می‌دانید که ترجمه شعر مخالفت و منتقد کم ندارد. شما چه نظری در رابطه با ترجمه شعر دارید؟ به بیان دیگر، به نظر شما چگونه می‌توان در ترجمه شعر به بازمانی‌ب درستی از نسخه اصلی دست یافت و آیا هر شعری قابلیت ترجمه از زبان روسی به فارسی را دارد؟

هر شعری ارزش ترجمه ندارد. کم نبوده‌اند اشعاری که پس از تاملی از برگردان‌شان منصرف شده‌ام. برگردان شعر از زبانی مانند روسی به فارسی که زبان حافظ، سعدی و فردوسی است، کاری است پرچالش. در برگردان شعر همیشه برای خودم آزادی بیشتری نسبت به نثر قائلم، چراکه شعر باید بتواند اصلاًحاً مو بر تن خواننده یا شنونده راست کند. پس قدری درودشن از زبان مبدأ در برگردان شعر از دید من یک ضرورت است.

وضعیت ترجمه اشعار روسی به فارسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ترجمه در این حوزه، به سبب بی‌مهری مخاطبان به شعر، شوربختانه بسیار ضعیف و کند پیش می‌رود. این روزها تمرکز بیشتر بر رمان و داستان بلند است و به همین سبب می‌توان گفت شعر روسیه را که از ارکان مهم ادبیات این کشور است، نمی‌شناسیم. پوشکین را نمی‌شناسیم، آن‌گاه که پوشکین پایه‌گذار ادبیات نوین روسیه است، و کسی که پوشکین را نمی‌شناسد، نمی‌تواند درک جامعی از ادبیات روسیه داشته باشد. مگر می‌توان ادعای آشنایی با ادبیات روسیه را کرد زمانی که هیچ شعری از لرامنت‌نخوانده‌ایم؟ با اشعار لرامنت‌ن‌شده‌ای بسیار بالیده و رشد کرده‌اند. خلاصه کنم، تا زمانی که شعر روسیه را نشناسیم، نه ادبیات روسیه را شناخته‌ایم، نه مردمان روسیه و نه فرهنگ‌شان را.

معمولاً وقتی درباره ادبیات روسیه صحبت می‌کنیم، ذهن ما بی‌درنگ به سراغ نام‌هایی همچون داستایفسکی، تالسوتی، چخوف، بولگاکف، تورگنیف، پوشکین، گوگول و... می‌رود. اما در ادبیات معاصر روسیه دیگر نشانی از «غول‌های ادبی» دیده نمی‌شود. شما تا چه اندازه ادبیات امروز روسیه را دنبال می‌کنید و نگاهتان به این جریان چیست؟ به نظر شما چرا ادبیات امروز روسیه دیگر نمی‌تواند چنین قله‌هایی را تکرار کند و آن چهره‌های ادبی ماندگار پیشین را بیافریند؟

ادبیات و در کل هنر معاصر را دنبال نمی‌کنم، چراکه جذابیتی برایم ندارد و این در وهله نخست به علت پشت‌کردن هنرمندان به مفهوم زیبایی در هنر است. هنر معاصر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد و فقط مفاهیم هنر کلاسیک را شتاب‌زده و در قالبی ساده‌فهم و نازیبا به مخاطب عرضه می‌کند. در دنیایی که زیر هیمنه سرمایه است، هنرمند نمی‌تواند سال‌های زیادی را صرف نقش‌زدن لب‌های «مونالیزا»یش کند، چراکه باید سریع‌تر «محصولش» را روانه بازار کند و همین سودجویی پاشنه آشیل هنر امروزی است.

در دنیایی که به تعبیر شما زیر سیطره سرمایه است و سودجویی پاشنه آشیل هنر امروزی آن محسوب می‌شود، چه بر سر نویسندگان و مترجمان دغدغه‌مند می‌آید و در چنین شرایطی آنها باید چه نقشی در این زمینه ایفا کنند؟

من نه توان دیدن آینده را دارم و نه این حق را بر خود روا می‌دانم که برای کسی «باید» یا «نباید»ی تعریف کنم. اما شاید یک راه‌حل این باشد که هنرمند کار فرهنگی و هنری را به‌عنوان کار دوم پیش ببرد؛ در کنار شغل اول که منبع ارتزاقش است؛ کاری که خودم نیز تمام این سال‌ها کرده‌ام. من با این ترفند توانستم تا اندازه‌ای از فشار مالی رها باشم و با خیالی آسودتر به علاقه‌مندی‌هایم بپردازم.

ایبن روزها بحث به‌کارگیری هوش مصنوعی در ترجمه ادبی هم حساسی داغ شده است. به نظر شما این مسئله چه پیامدها و نتایجی در پی خواهد داشت؟

ادبیات حوزه تجربه «انسان‌ها»ست، نه «ماشین‌ها» و آنچه ادبیات را زیبا و ارزشمند می‌کند، همین تبادل انسانی تجربه‌ها و احساسات است؛ و این امری است ذاتاً بیگانه با آنچه امروزه هوش مصنوعی نام گرفته است. اما در عرصه برگردان همواره بوده‌اند «اساتیدی» که دیگران را نزدیکان صعودشان کرده‌اند و بی‌شک در آینده نیز خواهند بود کسانی که وسوسه پول اسان و شهرت، آنان را به سوءاستفاده از هوش مصنوعی سوق دهد. ما نمی‌توانیم کارهای دیگران را کنترل کنیم، اما «اصالت» را می‌شناسیم و همین مفهوم می‌تواند ملاکی باشد برای تمیزدادن مترجم اصیل از مترجم بی‌بنیاد.

هم‌جوشی کار با اساطیر یونان و همچنین زبان قهرمان اصلی کتاب، یعنی بازارف بود که در مقام یک پوچ‌کار، رهاتر و بی‌پروا تر دیگر شخصیت‌های کتاب سخن می‌گفت.

وقتی می‌خواهید کتابی مثل «پدران و پسران» را ترجمه کنید، آیا به سراغ ترجمه‌های قبلی هم می‌روید؟ یعنی اصلاً توجهی به ترجمه‌های پیشین دارید؟

برای ترجمه هیچ اثری به هیچ‌یک از برگردان‌های قبلی مراجعه نمی‌کنم؛ کار خودم را انجام می‌دهم. با درک خودم، با احساس خودم و با نثر خودم. ترجمام را انجام می‌دهم و کار را برای داوری به دست خواننده می‌سپارم.

پیش از شما، مترجمان نام‌آشنایی مثل فرزانه طاهری و مهری آهی هم «پدران و پسران» را ترجمه کرده‌اند. علاوه بر این، در کارنامه ادبی شما ترجمه‌هایی از رمان‌های «شب‌های روشن» و «یادداشت‌های زیرزمینی» به چشم می‌خورد؛ آثاری که پیش از شما بارها به زبان فارسی برگردانده شده‌اند. اینجا این پرسش پیش می‌آید که اساساً بازترجمه آثار کلاسیک روسی در چه شرایطی ضرورت پیدا می‌کند و ترجمه جدید باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

از آنجا که زبان پدیده‌ای زنده و پویاست، بازترجمه آثار ادبی نیز باید به اقتضای همین پویایی و به تقریب هر ۱۰ سال انجام شود؛ البته مشروط بر اینکه مترجم حرفی تازه برای گفتن داشته باشد، در غیر این صورت بازترجمه و بازنشر کارها خیانت به خواننده و منابع طبیعی زمین است. چه نیازی است به بازترجمه اثر اگر قرار باشد ترجمه جدید هیچ تفاوتی با ترجمه‌های قبلی نداشته باشد؟ پس بازترجمه‌ای ارزشمند و عقلانی است که در آن مترجم به درک تازه‌ای از اثر رسیده باشد یا بتواند کار را با احساس و زبانی تازه انتقال بدهد.

با این اوصاف، آیا بازترجمه آثار کلاسیک توسط مترجمان دیگر را می‌توان نوعی نقد بر ترجمه‌های پیشین دانست؟

این موضوع در حیطه نقد ادبی و خارج از ذائقه و تخصص من است. من هیچ‌یک از همکاران مترجم را نقد نمی‌کنم و رقابتی جز با خود پیش‌بینم ندارم، هرچند منتقدان ادبی علاقه وافری به این‌گونه نقدها و قیاس‌ها دارند.

در مورد تقابیل ترجمه از زبان واسطه و ترجمه از زبان اصلی نیز حرف و حدیث زیاد است. دیدگاه کلی شما در این باره چیست و به نظرتان وقتی اثری از زبان واسطه ترجمه می‌شود چه آسیب‌هایی می‌بیند؟

قاعده کلی از دید من این است: متن اصلی هرچه «فنی‌تر» و «مکانیکی‌تر» باشد، موضوع ترجمه از زبان اصلی یا ترجمه از زبان واسط نیز کم‌اهمیت‌تر می‌شود. برگردان مستقیم از زبان اصلی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که با مفاهیمی انسانی و احساسی سروکار داشته باشید و بخواهید «حسی» متن اصلی را انتقال دهید. زمانی که رسالت مترجم فقط انتقال پیامی به خواننده باشد، این موضوع بسیار کمرنگ و بی‌اهمیت می‌شود.

یکی از دغدغه‌های خوانندگان ادبیات کلاسیک در ایران، جدا از قیمت کتاب‌ها که این روزها می‌ی‌وقفه دارد بالا می‌رود، بحث ممیزی است. شما خودتان در ترجمه آثار ادبی چگونه با این موضوع مواجه می‌شوید؟

هنر پدیده‌ای است که تمامی مرزها را درمی‌نورد و از مفاهیم کلیشه‌ای گذر می‌کند. هنرمند باید بتواند تمامی احساسات انسانی را از خوب و بد بچشد تا بتواند اثری ارزشمند و ماندگار خلق کند. از همین رو به یقین می‌توان گفت کسی که ممیزی و سانسور را لازم می‌داند، درکی از هنر ندارد.

با دیدگاه شما درباره ممیزی موافقم، اما مقصودم بیشتر این بود که در آثاری که ترجمه کرده‌اید چقدر با این مسئله درگیر بوده‌اید و سانسور تا چه حد بر ترجمه‌هایتان سایه انداخته است؟



عطف

در حاشیه رمان «سایه‌ها در باد» به آیندگان

شرق: «سایه‌ها در باد» عنوان رمانی است از علی فتح‌اله‌زاده که بر بستر تاریخ معاصر ایران روایت شده است. ماجراهای این رمان حول برخی از نقاط عطف تاریخی شکل گرفته و نویسنده در قالب سه کتاب تلاش کرده تصویری از زمینه‌های شکل‌گیری و عملکرد مبارزه مسلحانه چریک‌های فدایی در سال‌های پیش از انقلاب به دست دهد. نویسنده رمان در یادداشتی کوتاه درباره کتابش نوشته: «سایه‌ها در باد حاصل چهار- پنج سال کار پیگیر و گاه طاقت‌فرسای نگارنده برای مطالعه تاریخ معاصر، مکتب‌های ادبی و نظریه‌های رمان و رمان‌نویسی و نقد ادبی، نوشتن، بازنویسی، بازخوانی و ویرایش چندباره من است».

عناوین سه فصل یا سه کتابی که «سایه‌ها در باد» را تشکیل داده‌اند عبارت‌اند از: «داستان یک عشق»، «داستان دو عشق» و «دوای با عشق». کتاب اول داستان دختری به نام نگار است که در سال ۱۳۵۱ به عضویت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران درمی‌آید، اما به مرور زمان متوجه می‌شود نه به لحاظ ویژگی‌های شخصی و نه از نظر اعتقادی، سختی یا مشی مسلحانه سازمان ندارد. در نتیجه با وجود موانع و دشواری‌های جدانشدن از سازمان، از خانه تیمی فرار می‌کند و چون تحت پیگرد هم‌زمان ساواک و سازمان چریک‌ها بوده، به ناچار و مخفیانه از تهران به تبریز می‌رود و در آنجا با اوراق هویت جعلی، در خفا و به صورتی منزوی کار و زندگی می‌کند. او با هرچه اینکه از سازمان جدا شده و از نظر آن یک خائن فراری و مستوجب مرگ تلقی می‌شود، همچنان به سوسیالیسم، دموکراسی و جمهوریت باور و وفاداری دارد.

در اوایل سال ۱۳۵۷ با شدت‌گرفتن مبارزات علیه رژیم استبدادی پهلوی، شخصیت داستان زندگی در تبعید را ترک می‌کند و با کمی نگرانی و اضطراب به تهران بازمی‌گردد و به‌عنوان روزنامه‌نگار با روزنامه‌های رادیکال شروع به همکاری می‌کند و تا زمانی که روزنامه در ایام پس از انقلاب توقیف نشده به همکاری با آن ادامه می‌دهد. پس از ماجراهای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، به دلیل سابقه فعالیت‌های چریکی و چپ‌گرایانه و فعالیت در روزنامه‌های رادیکال، مخفیانه از مرز ترکیه خارج می‌شود و بار دیگر زندگی در تبعید را البته این بار خارج از ایران پیش می‌گیرد. کتاب سوم «سایه‌ها در باد» داستان این خودتبعیدی و مهاجرت اجباری است، اما فقط منحصراً به این نیست. کتاب دوم نیز در عین حال که داستان مستقلی است، با رشته‌های باربک مرئی و نامرئی با دو کتاب دیگر پیوند دارد. رمان علاوه بر سه داستان اصلی، خرده‌داستان‌هایی هم در دل هر یک از داستان‌ها دارد.

در توضیحات پشت جلد «سایه‌ها در باد» می‌خوانیم: «سایه‌ها در باد روایت جانفشانی‌ها را در عین حال خطاهای کسانی است که پرومته‌وار شوریدند تا که آتش و روشنایی را برای مردم خویش به ارمغان بیاورند؛ آنها موفق نشدند آرمان شهری برپا کنند اما رسم ایستادن و کوشیدن در راه آرمان را به ما آموختند. برای قضاوت منصفانه کارنامه‌ی این جان‌های شفیقه، مراجعه به کلام برشت می‌تواند راهگشا باشد؛ آهای آیندگان... وقتی از ضعف‌های ما حرف می‌زنید، یادتان باشد از زمانه ما هم چیزی بگویید... ما که خواستیم زمین را برای مهربانی مهیا کنیم، خود نتوانستیم مهربان باشیم. اما شما وقتی به روزی رسیدید که انسان یاور انسان بود، درباره ما با رافت داوری کنید».



سایه‌ها در باد
علی فتح‌اله‌زاده
نشر شاتوت